

"*مادامیکه که ایرانیان خلق و خوی دیکتاتوری دارند محال است از شر حکام دیکتاتور رهایی یابند*"

نوروز گذشته توانستم خواندن کتاب «نقد و تحلیل دیکتاتوری» نوشته «مانس اشپربر» را به پایان برسانم.

این روانشناس آلمانی، کتاب را در ۳۲ سالگی و در دهه ۳۰ میلادی پیش از آنکه هیتلر جهان را به کام جنگ جهانی دوم بکشد، نگاشته است. او در کتاب خود از روی تحلیل روانی رفتار دیکتاتورها، پیش‌بینی کرده که کسی مانند هیتلر سرانجام خودکشی خواهد کرد. این کتاب که منتشر شد، نویسنده‌اش نه تنها ناچار شد برای مصون ماندن از خشم نازیها به زندگی پنهانی روی آورد که کمونیست‌های پیرو استالین نیز خواندن این کتاب را ممنوع کردند.

این کتاب توسط کریم قصیم به فارسی ترجمه و در سال ۱۳۶۳ توسط انتشارات دماوند به چاپ رسیده است، انتشارات دماوند در سال ۶۴ تعطیل شد.

اشپربر در این کتاب که متنی بسیار روان و گیرا دارد، با تحلیل روان‌شناختی شخصیت و رفتار دیکتاتورها نشان می‌دهد که آنها به خودی خود دیکتاتور نمی‌شوند، آنها پیامد رفتار توده‌هایی هستند که خوی دیکتاتوری بخشی از آنهاست*.

برای آن که دیکتاتوری برای همیشه از جامعه‌ای رخت بربندد، باید روحیه دیکتاتوری توده‌ها از میان برود.

*یادمان نرود که ما ایرانی‌ها رابطه خوبی با ضعیف‌تر از خودمان نداریم. * ببینید بچه‌هایمان به سوی گربه‌ها و سگ‌ها سنگ می‌اندازند، سواره‌ها به پیاده‌ها رحم نمی‌کنند، همه‌مان در کار خودمان فرمانروایی می‌کنیم. بقال حاکم است، نانوا حاکم است، راننده تاکسی حاکم است. مامور پلیس و قاضی و همه و همه در کار خود می‌خواهیم حکومت کنیم. وقتی در خیابان دزد را می‌گیریم به جای آن که تحویل پلیس‌اش بدهیم اول به او کتک مفصلی می‌زنیم، پلیس‌مان وقتی خطاکاری را دستگیر می‌کند اول او را می‌زند.

هر جای خیابان که دوست داشتیم پارک می‌کنیم.

وقتی کسی با ما تصادف کرد با چماق پیاده می‌شویم.

وقتی داخل کوچه‌ای باریک رانندگی می‌کنیم، حتما باید راننده مقابل دنده عقب بگیرد تا ما رد شویم چون کوچه ارث پدرمان بوده!

اینها همه نشانه‌های خوی دیکتاتوری نهفته‌ای است که در همه ما وجود دارد.

اشپربر نشان می‌دهد که چگونه شخصیت روانی یک دیکتاتور در گذر زمان تحول می‌یابد و او را از یک زندگی معمولی محروم می‌کند. به گونه‌ای که دیکتاتور رفته رفته دچار سادیسم (دیگر آزاری) و سپس مازوخیسم (خود آزاری) می‌شود.

اشپربر با دسته‌بندی انواع ترس نشان می‌دهد که *دیکتاتورها دچار «ترس تهاجمی» هستند* و در واقع بخش بزرگی از رفتار آنها ناشی از این نوع ترس است. اشپربر معتقد است *اعتیاد به دشمن‌تراشی و ایده «دشمن‌انگاری هر کس با ما نیست»* از سوی دیکتاتورها رهاورد ترس عمیقی است که در آنها نهفته است. او از قول افلاطون می‌نویسد «هر کس می‌تواند شایسته‌دلیری باشد بجز دیکتاتور» و بعد خودش به زیبایی و با تحلیل روان‌شناختی نشان می‌دهد که این سخن افلاطون چقدر دقیق است. در واقع نشان می‌دهد که دیکتاتوری ویژگی است که در نبود شجاعت پیدا می‌شود. و *این رفتار در همه سطوح قدرت (پدر، معلم، رئیس اداره، پلیس محله و ...) نمود دارد.* ولی وقتی توده‌های دارای خوی دیکتاتوری با یکی از دیکتاتورها همراهی می‌کنند و از او پشتیبانی می‌کنند، از او یک فرمانروای به تمام معنی دیکتاتور می‌سازند.

اشپربر نشان می‌دهد که چگونه ترس در گذر زمان به نفرت تبدیل می‌شود و آنگاه توده‌ها برای ارضای نفرتشان از عده‌ای، دیکتاتوری را یاری می‌کنند تا آنان را نابود کند و بعد دوباره زمانی می‌رسد که توده‌ها به علت نفرت از همین دیکتاتور، او را به کمک دیکتاتور دیگری به چوبه دار می‌سپارند.

او به زیبایی نشان می‌دهد که چگونه *دیکتاتورها با ساده کردن مسائل پیچیده زندگی، راه حل‌های عامه پسند اما غیر قابل اجرا می‌دهند و اصلا هم نگران عدم قابلیت اجرای این ایده‌های خود نیستند، چرا که آموخته‌اند وقتی راه حل‌شان به نتیجه نرسید به راحتی می‌توانند با انداختن مسئولیت این ناکامی به گردن دیگران (دشمنان فرضی)، این ناکامی را تبدیل به فرصتی کنند تا نشان دهند که دشمنان‌شان چقدر قدرتمند هستند و نمی‌گذارند تا آنها به اهدافشان برسند*.

اشپربر البته تحلیل‌اش را معطوف به شخصیت سیاسی خاصی نمی‌کند ولی برخی مثال‌هایش را از رفتار دیکتاتورهای زمانه‌اش (استالین و هیتلر) می‌آورد.

▼ با این حال، زیبایی این کتاب به این است که وقتی نام هیتلر و استالین را بر می‌داریم و نام هر دیکتاتور دیگری را می‌گذاریم می‌بینیم چقدر تحلیل تازه است. گویا اشپربر آن را همین دیروز و برای تحلیل رفتار دیکتاتورهای این زمانه نوشته است..